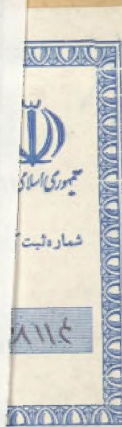


کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۶۹۴۹

۱۹۹۹
۲۰۸۱۲





جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۱۱۴

۱۹۹۴۹
۲۰۸۱۱۴

فرمانت حکیم نورزاد که جگر منک فلان روز را نام حضرت فاطمه
مشطر مر جگر منک شغال اولی پل منور و دواتی او نذر ایله
او دیوب منکره قمار قدم با صدقه اولی پل ایستد که حضرت رحل سائیه
علا قراد و شمشدی بابو منکره منکره استانی قلوب
ایستد شعر ای صباغ خانه شمع کل کفر اردین طبع الانفاق خیر
الخلق فخر العالمین نور ایکن منور دین خوش سید ماء خاک
پایکنن قبرین شعر روی زمین تفصیل فاطمه اولین عرض ایدب ا
ستیاقی عرض قلوب سلمان تور دین حضرت رحل ایستد ای مطوره
مر جعت قلوب فاطمه دیا قتل ایشارت تور دین نعم حضور مد کتور
مطوره حضرت فاطمه سید کیا سائیک ایشارت تور ب حضرت فاطمه
منضرب الحال عثمان و غیرن اولی رز کا امه تنده حضرت رحل استقبای
ایب ادا کانی خاطر ویرب و حضرت خانون قیامت ایستد ای پدر

بزرگوار بود و آنکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
مرا در آنکه در آنست که بود و در آنکه بود و در آنکه بود
حضرت رسول تو گفتی رسول الله صلی الله علیه و آله
لینک از آنکه بود و در آنکه بود و در آنکه بود
که اندک از آنکه بود و در آنکه بود و در آنکه بود
پست در آنکه بود و در آنکه بود و در آنکه بود
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنکه بود و در آنکه بود
که در آنکه بود و در آنکه بود و در آنکه بود
تو گفتی رسول الله صلی الله علیه و آله از آنکه بود و در آنکه بود
ای که بود و در آنکه بود و در آنکه بود
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنکه بود و در آنکه بود
ای که بود و در آنکه بود و در آنکه بود

ای که بود و در آنکه بود و در آنکه بود
مرا در آنکه بود و در آنکه بود و در آنکه بود
دست بود و در آنکه بود و در آنکه بود
در آنکه بود و در آنکه بود و در آنکه بود
میتواند از آنکه بود و در آنکه بود و در آنکه بود
چنین بود و در آنکه بود و در آنکه بود
استغفار از آنکه بود و در آنکه بود و در آنکه بود
یک صفت از آنکه بود و در آنکه بود و در آنکه بود
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنکه بود و در آنکه بود
چنانکه بود و در آنکه بود و در آنکه بود
که در آنکه بود و در آنکه بود و در آنکه بود
که در آنکه بود و در آنکه بود و در آنکه بود

رسول پسرش که کربلا و حبشه پیش از فرج باشد و اوله المارک
 اوزر نه قاضی قلمه بر زمین حاضر اولیه غم غم اوزر نه تیش که نماز
 انکینک بری غم غم چون و نیمه می اول شهید را چون در روایت در
 که بر شهید دارا کربده اقلید و دوشدک زمانه خود این استقباله
 کلوب اسکه مصافقه قلور الفقه حضرت رسول چوری که غم غم جان خون
 اوله دین ایدله و دارا کرب اعدون مرحمت ایدب مدینه کله کله
 هر جانبدن شهید اعدون کرب استعلا ایدب حرمه امیرین اوزر استا
 ح اتینوب حضرت چوری که غم غم یک بو شهره ایل یوقدر غم غم
 و دیکه مشهور و رکلی وقت ای طایفه حسرت مستولی اولور صیاح
 اوله قد هر فرزند که والد سکت کما رذل دورب شفق و مهر باقلور
 کوریتیم لری پس لک انشی باقر دهر خشم اوله قد هر کیم کند و غم غم
 متوجه اولور غم غم اوله لک فاطمه سیمه قلور و سر ایدب لیک
 غم

نقلد که بر جابر ملک الموت سوال آید که کافرانان نفق و دار
 واح بو کج حکم لری که داغ مفارقه باقر حسن و بو کج خان مانوی کرب
 سیلا بله حسن ایا کج کیمینه رحمت کورنی ملک الموت تیری
 تر غم غم صحیفه فاطمه عدل حضرت ایزد وقت الی رفع آتش داتا
 بو حاله غم غم یک و نیمه لریک حاله رحمت کورنی استر و امانت
 زمانه بری پدرو و ایدب آب حسرت دید غم غم و دن کور
 و بری یار و یاری فرزند ان حسرت کج کرب سیلا بله لیک
 نیم آه غم غم موج اوزر کج کج کیمینه و کج کج کیمینه و کج کج کیمینه
 و کج کج کیمینه کیمینه ایدله انش روایت در کج کج کیمینه و کج کج کیمینه
 رکت عورتانه حکم اوله که غم غم یک سیمه جمع اولوب کند و شهید
 لریک غم غم انش و دیکه حضرت رسول ایدب و انش رکت اول فخر
 غایت کج کج کیمینه و ایدب و ایدب ای غم غم کج کج کیمینه و ایدب

که حضرت رسول خرد ملک یکس گشته رحیم ایدیک کر بلا ده حبید بو بخ
اولادی شهید اولوب تلم لرین و دوغ کیم نه اولییه اجدان اگر قلمده
اولیسه گنگه رنای چون جوج محقوقا رنین و آسمان غرا ووب
غرب و عجب المرام محی السنه لمعالم التشریعه نقل ایش و واقعه
کر بلا دن مقدم حرمه عقیق یوق ایدی اول فائده و مذکوره ظاهر اولدی
بیت صاکنه لیم کلون سفقدر سپهر جوفا و دن دورانی خوش
خون آل مصطفی شواهد التوبه مسطور در که عبد الملک مروان بن
برکون و افکر کر بلا و کوی اولنو زوی زمیری خاضری نقل اتیدی که او
کون حوالی سجا انصاده هسب یک ریزه کونور مدیگر که انک التند
بر قطره فال کور مدیگر و عیون الرضا مدیگر و عینی بن موسی المرتضی
که پوزش حسین شهید اولد قیه و آتینا و خونا را اولوب حتا که پوزش
خوشه تحت انک استقامن التمه افلاک من هر کوناکه انیمه لرا تا
انصرفت

رخصت ہو بلکہ لو حال و وضع مبارک اور رتہ و موی نورانہ و درو
 خدائیدہ ایدہ و ہر پہلو میں غول و درلر **شکر** کر بلا دستند و شتا
 کر بلا بیک حالہ: اتفاق عالم و لب مجموع عالم اخلاقی: پایہ
 عرش مقادیر و تو کو ب جبرائیل انگ: روضہ رضوانہ و روح نوح آدم
 اخلاقی: **فصل ہفتم در عبادت جعفر** جعفر اجنبی شہید و ر
 اہل بیتان روایت کرد کہ جعفر حق صیابا لب جس جانبہ ہجرت آنکر دہ
 تجاشی عبدلہ رحمہ اللہ ارشاد ایدہ السلام اولدی و قلعه خضر فتح اولمذ قدہ
 حضرت رسول ملازمہ و مشرف اولوب حضرت بیک خدمتہ و چور
 بیش کہ استبہت خلقی و خلقی فی الواقع بیوہایت تعظیم و رویت کرد کہ کج
 سنگ سکر بخنی یلندہ حضرت رسول جعفری مرحلہ غشا و ہذا بر سالانی
 و ہوتہ مندر لندہ کفر و طغی اولوب لشکر اسلام کثرت اعدا و انڈہ
 قلبوب پنا و مقامہ قدر لڑائشی مقامہ زیدین عارستہ علما را بردی

شهید اولوب جعفر کشته و رایت نصرت ایمنی الله الوب و هجوم کفا
 مرکب سغایید بیا که الوب فو قی رفعت بولد قد ضرب
 شمشیر را به باریدی این بدن مبارکند جدا قتل اول شهاب
 اوج جلالت رایت باریدی یساره الوب براقیدی باریدی یسارین
 دخی و قطع اتد لرایت و بشاید و نوب و و سکه و میدی افقته
 بر نام و ضرب سکه و رب اول مطوی ایقلن براقیدی اخبار صحیح
 ده نعلند که حضرت یزد و حجب و دستار رفیع ایدوب حضرت
 رسولی مونه مهر که مطلق آیتندی اول حضرت و مسمم جمیع
 مطلق اولوب اصحاب و بر روی زید بن حارث و جعفر بن ابیطالب
 باره باره اولده فلان اعلام بر روی و پروردی که جعفری کوردم شسته
 کبر بیا و فلان یکی شهید بر قلوب طران اید و بود دخی حضرت
 رسولن نعلند که پرورش بن جعفری کوردم مثل ملک ظهور شسته
 بر دزد

پروا ز ایدر بو جنتان اوکا جعفر طربا رو بر لرد بعضی قصصه مستور دور
 که جعفر کاک قیامش ای رعی اولوب دوست کده بیست صلابتند
 هیچ کس نمکنه اقدام اید علیه سبب اثر الامر اعلام هجوم ایدب ای
 بیرون کو تو کده بایشین قاله رب مناجا ایتدی که بارب بیستم نعلند
 عموزا و و ملک نامیکه نعلن تورم حق تعالی ای شهبال الثقات اید
 قوت پر و اندیدی که کاهار بخندن او حجب فرجه برینه نزول آیتدی
شعر قیل ره عشق اولون ساکی حقیقک العفانی سرفراز ایدر نعلت
 تر ایدن کو فرودا علوی مقامیله متا ایدر بر و بال جلد قلوب لا حرم
 ظهور جنت یلد پر و ازهر کاه که عبدالقدس عمر جعفر کاک کور روی او عبا
 ریله عظیم ایدر دی که تسلیم علیک یا اقی انجمن چین ره شهید که امام
 حسین شهیدان که حضرت رسول جعفر کاک احواله مطلق اولده اسکت
 منزله کلوب اسماء بنت عمیس که اسکت زو جیب بدی حاضر ایدب

اطفالی بر بر نوازش طریق علیه رحمت اینکده اسمائی یا رسول الله
 کون جعفر یک اولادنی بنیم اول طریق علیه نوازش ابرین مکر جعفر
 شهادت بولوبدر اول حضرت که بان اولوب انلا ره صبر لست
 و بر و عبد الله جعفر و ن هر وید که حضرت کلوب بنه تقریب ویر و کون
 اول غایت که بان ایی که نظر است شک می شن لطفه لو کلو روی
 و پور روی که ایی جعفری حسن مقامه و اخول نوابه ابرش روی
 س اینک طیفه سی اولوب اخلاقی حسن جای که صاف اول کون
 لعل که به کلوب اولاد اول غراون جو ب خاطر لری لوب والده
 لری بقیه بکون تشفع اینکده جو روی انجا نین علیه السلام و انوار لیه
 فی الدنيا والآخرة روایت که جعفر یک سکر او علی اولوب یکی
 عون و محمد صفر سیک که عباد و شهید اولد لر رحمة الله علیهما حضرت
 الهیک بر ابلای دخی فوبت ابراهیم در روایت که ابراهیم جعفر شک
 بکنی

یکری بنید ماریه بقیه دن متولد اولوب کابکی سلم نام جاری ایی
 حضرت رسولن نقلد که ابراهیم متولد اولد و قد حبریل نزول ایدوب
 تنبیه طریق علیه استلام علیک بانا ابراهیم القصد ابراهیم بر سیل
 الی ای قضای حیاته قالوب جوار رحمة و اول اولدی حضرت رسول
 انک فوتدن محزون اولوب کریمه افکار که عبد الرحمن بن عون
 ایستی یا رسول الله من منع اینکده جعفر حضرت رسول ایستی
 بن کریمه دن منع انهم خوش روی و کشت اعضا دن انهم آب چشم
 ماتم زده باران رحمة و نشان رافت القین منج والقلب بکون و لا
 اقول الا ناری بر دینا مشوا به التوبة مسطور و که بکون حضرت رسول
 سی بر دینی او زنه لوب و ابراهیم بر دینی او زنه نوازش لری
 جبریل صاف اولوب ایستی یا رسول الله حضرت حق بویکی لولوشا هواری
 بر شک منظم قلوب جمع ابراهیم بر یک دفعه رضا و بر یک کرک **سیت**

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

اسلام و زمره انام بنام اجماع قریب و زمره غایبند بذکر کوزه جلا و
لقد کوه کل لکه کوزه جلا و من لکه کین سینه خرویش تیرم سینه
دخی بن خرویش قینک ای قوم مسیح عیسی تیرت بقا پچمیش
که بنی اهل شریقی نوشن ایم و بر روی دخی اولد که چوری
ای قوم سینه ملاغ و حکام بیدم اسلام کوزه اقدام قلدم و بلا لره مبتلا
اولدم حالای مجکوزون القطع ایست مجالیدر و مغارت قلین
زما یندر کینک کیم بنده حق دار الین کینک کیم کشکی و ارسوال
قیسول کبار کا که قریه جمع و عوان متره کیدوب دهن بخر دخی و
نقل و نظام و مینه بود اولد و سکوره مندران ایوب جماعت که نماز ظهر ادا
قلوب نیزه شمر چو کلمات سابق کوار قلده حصار بجلدن بر
شخص با فده و رایتی با رسول الترسک فمکه نجم اوج
در نعم دار حضرت رسول اولدیک و اوست حکم ایدوب علمه نفسی ادا
کیرا

قلدی اندر سکوه صحابه دن حکما شنه نام کسینه اندر دورب ابتدای بار
 الله بنوک سفره فایقه نایانه حواله قلدیگ نایان رد اولوب کجا
 ابرشدی اول ضرر بل غایت و قاطع اولدم حالاتی کسینه حضرت
 بنجر ابتدای حکام الله فیما بینکم کسکه بر وقعی افرویه بر توب دنیا
 و طلب آتدنگ چور دی حکما ش اول نایانه سر و دنگ میدر حکما ش
 ابتدای بر اوید و نمش نایانه حضرت رسول ابتدای اول نایانه قاطع
 مکر کند و رکتور رسول سلمان فاطمه سر ایله متوبه اولوب حج کسینه
 یتدکه ابتدای استقام علیکم باصل اللیت سلمانک و ان الیید
 فاطمه تبعی ای سلمان حاجت ندر سلمان ابتدای فدان نایانه حضرت
 رسول بنجر فاطمه ابتدای حال مرصده نایانه اول عرض ندر سلمان سرست
 احوال شرح یتدکه فاطمه اتدی ای حضرت رسول چار دور اند حضرت
 نایانه یوسف نر حال حسن حبیبی فاطمه دورب ابتدای ای جگر کوشه

لکه که در هر مرتبه متوجه اولی حسن عبادت است و انقضای او را که یک
 انگشت عود متناوباً و قبول است که همان حسن عبادت است و انقضای او را که یک
 مسجد و کلا که اصل مسجد آن در کوشش و اولی که انقضای او را که یک
 عکاس است که انقضای او را که یک عکاس است که انقضای او را که یک
 رسول است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 بجای متوجه اولی که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 یا رسول الله که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 اول حضرت رسول و انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 بر کوشش و انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 غایب از وی عکاس است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 احلی اولی که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک

و بری او که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 هم و انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 خواجگاه که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 صلاهی خوان انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 متوجه اولی که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 قدس خدای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 ایوب انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 اسکنده انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 و اگر موت را انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 رسول انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک
 یوسف انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک رسول است که انقضای او را که یک

ای عزیز منان اخبار حضرت حق را شنید و در چشم من افتاد
و در دایره قلب من نشاند و آیه ای را نشان داد که
خالق کبریاست و در بدن من بودی بن او که با تو میبودن
نیان بودی رویتند که خبر منده اوچ کون حضرت رسول اکرم
جافه غایتی و در کون غشاء الاخره و قننه بلال شده
سعاد و سگاه و چشمه عالم به کوب ما قلدی که الصلوة یا رسول الله
حضرت استماع ایدوب بودی که کفی سکا خبر خبر ویر بلال نبوت مری
ایتم الصلوة یا رسول الله حضرت جاب بودی که ای بلال ایبر و سکا حضرت
تور بلال هر بیت و نجاتی ایتم الصلوة یا رسول الله حضرت پیرش ایدی
جواب و بروی بلال امید ایدوب کیرال کیران جافه اولدی ایتمی و ا
اوتاه و انخطا خبر رجا و انک را طهره و در بقا که اصل را بطه انفا و جات
سکراف قلدی و کس که شیه سنت خطا سلسله دن فارغ اولدی

در دایره منان اخبار حضرت حق را شنید و در چشم من افتاد
و در دایره قلب من نشاند و آیه ای را نشان داد که
خالق کبریاست و در بدن من بودی بن او که با تو میبودن
نیان بودی رویتند که خبر منده اوچ کون حضرت رسول اکرم
جافه غایتی و در کون غشاء الاخره و قننه بلال شده
سعاد و سگاه و چشمه عالم به کوب ما قلدی که الصلوة یا رسول الله
حضرت استماع ایدوب بودی که کفی سکا خبر خبر ویر بلال نبوت مری
ایتم الصلوة یا رسول الله حضرت جاب بودی که ای بلال ایبر و سکا حضرت
تور بلال هر بیت و نجاتی ایتم الصلوة یا رسول الله حضرت پیرش ایدی
جواب و بروی بلال امید ایدوب کیرال کیران جافه اولدی ایتمی و ا
اوتاه و انخطا خبر رجا و انک را طهره و در بقا که اصل را بطه انفا و جات
سکراف قلدی و کس که شیه سنت خطا سلسله دن فارغ اولدی

در دایره منان اخبار حضرت حق را شنید و در چشم من افتاد
و در دایره قلب من نشاند و آیه ای را نشان داد که
خالق کبریاست و در بدن من بودی بن او که با تو میبودن
نیان بودی رویتند که خبر منده اوچ کون حضرت رسول اکرم
جافه غایتی و در کون غشاء الاخره و قننه بلال شده
سعاد و سگاه و چشمه عالم به کوب ما قلدی که الصلوة یا رسول الله
حضرت استماع ایدوب بودی که کفی سکا خبر خبر ویر بلال نبوت مری
ایتم الصلوة یا رسول الله حضرت جاب بودی که ای بلال ایبر و سکا حضرت
تور بلال هر بیت و نجاتی ایتم الصلوة یا رسول الله حضرت پیرش ایدی
جواب و بروی بلال امید ایدوب کیرال کیران جافه اولدی ایتمی و ا
اوتاه و انخطا خبر رجا و انک را طهره و در بقا که اصل را بطه انفا و جات
سکراف قلدی و کس که شیه سنت خطا سلسله دن فارغ اولدی

سکون این تخت کوب متوجه شمع اولدم ایستدم که مناجات
ایزدی که ای غم آفرینش و زدن نجات و برقیامت حسا
بن امارتسان قبل **ب** کورنگ اولیای شایسته امت **ع** ان
امت بی او شک ظلم است که ان **و** دیدم بارسل الله حالش
خردوی ای ام سلمه کرم و دووم استماع بنیاد و هر نفسی حاضر او
لوسب استی بارسل الله و محمد کوروم که بر زنده میباشیم او
ندمعل خود در حضرت موری که اولیای زمین ایام که هیچ بخار و ن
سنگ بنایک ایام و قدر که بن کجوب سن تنها قلوب بالارو
کوفت اولیای حسن ای علی زنده که داشت اولوب خرج فلک حسن و مصا
بر مقل غیر طریقه راسب اولیای حسن بنیاد و فاطمه و اخی کران اولو
یتدی بارسل الله و محمد کوروم که الله بر ورق مصحف و این نگاه
المن غایب اوله حضرت پوری که ای فاطمه اهل حق من ایام نظر کند
حلیه

غایب اولکم کرک بود سنا و حسن و حسین حاضر اولوب بنیاد
ای قید بر کوروم و محمد کوروم که بنیاد و برقیامت حسا
الشد برکات ای حق پور و زنده است و ای حق که کوروم اولو
بنم خشم و که زنده ای مبارک که با چوب آتش پور و زنده
لرون و کوروم ایام که فاطمه و فاطمه بنیاد که صد سن
هکله ملک استی **ب** کجورون و کوروم بنیاد که کوروم
نچه حسن را ایام که کوروم بنیاد که کوروم
اهل نظر **و** چون نظر در چشم خورشید خنده که کوروم
که نام در صده بر کوروم و ای حق که ایام که کوروم
نچه حسن حضرت رسول ایام که کوروم و محمد کوروم
بنیاد و ای حق که ایام که کوروم و محمد کوروم
ملک ای فاطمه کوروم و ایام که کوروم و محمد کوروم

سعا و در وقت یسری و بی آدم دن حضرت طلب
ایستد حضرت پوری که ایام که کوروم و محمد کوروم
نچه حسن را ایام که کوروم بنیاد که کوروم
اهل نظر **و** چون نظر در چشم خورشید خنده که کوروم
که نام در صده بر کوروم و ای حق که ایام که کوروم
نچه حسن حضرت رسول ایام که کوروم و محمد کوروم
بنیاد و ای حق که ایام که کوروم و محمد کوروم
ملک ای فاطمه کوروم و ایام که کوروم و محمد کوروم

قبض روح شریفین ایستد و کوروم که ایام که کوروم و محمد کوروم
نچه حسن را ایام که کوروم بنیاد که کوروم
اهل نظر **و** چون نظر در چشم خورشید خنده که کوروم
که نام در صده بر کوروم و ای حق که ایام که کوروم
نچه حسن حضرت رسول ایام که کوروم و محمد کوروم
بنیاد و ای حق که ایام که کوروم و محمد کوروم
ملک ای فاطمه کوروم و ایام که کوروم و محمد کوروم

رسول ابتدی انما کتبتم لکم لایعنی کریان اولاد غنم انهم انچه غنم
 زیر حسن اتهام ای شرف پوش لیکن وقابل قرب الی اولادش
 ایکن بنده فکوره ایس افوا سکند کفر را اولاد و کتاب کمال
 قله لکم انما عفتوبت آلوی توجده قله انهم هم معین ضایع اولاد و اقتدر
 که اول این ده علی این ای طلب طلب ایوب حضرت عیسی
 کلوب اول حضرت سر ما کن بسته دن قالد رب یعنی لازم کن
 و میت لری او اقلوب لانت لری ایلم ابتدی حضرت علیدن
 بقدر که حضرت رسول نجایک باب علم علم قلدی که هر بزدن و بی
 بیک باب معنوع اوله القصر ملک الموت اولی مودنه قیود و دو
 رب اجازت طلب اید روی عاقبت رحمت حاصل اید حج بر کزو
 ووی استقام ملک ایما ایستی حضرت ابرو کما سلام لری و رب
 قبض روح ایکن فرمان آید سفران مده حضرت رسول ابتدی ای ملک
 الهی

الموت بم سندن بر ما تم دار ملک الموت ابتدی یا رسول الله بدر
 حاجتک حضرت رسول ابتدی انهم هم قبض لکم جبریل کمنی ملک الموت
 ابتدی فرمان سکند دیو جانهارن حضرت ایزد رسوا سپور و
 که بیست نه این اقلوب جور و غانی فزین قله و ملک و ربانه و و
 اله ابتدی که نواز حج به سنگین و ربوبیت عبادتک ستیاقی دفع
 اوله و کمان عالمک ملکوت و ارواح انبیا و کرده ملا اعلای استقا
 له جعفر و خدام و جبرائیل انوار ملک جبرائیل و دیو و صایح حضرت
 اوله و فکوره جبرائیل اولدی که سکند بن سندن بنده ل حضرت
 رسول النوب فخره شرف اوله جبرائیل کریان کلد که حضرت
 رسول ابتدی ای برادر بیک کی عالنده سندن مبادرت اختیار
 اید کسن سبب مذ جبرائیل ابتدی یا رسول الله سکند خدایت
 بی سندن و و انیش ای دی و سکند بشا رکر تو رشتم یا رسول الله

فاطمه ملك افطه كه با مردن متاثر اولوب كرامتلى خواجه مقلو
ملك اولدى و شرف امان اولدى و بصورت تنویر البوده مسطو
رور و تندر كه دست حضرت بر پا نام اولده فاطمه طوق و بشنده
ايد و بر رايحه اولون درست ياشنده ابدى و بر رويت و ديكرى
باشنده تيشه كاه و شرف طرقت ملك فاطمه كه تروچكه غنيت
ايتد و كج اول حضرت پوروى كه فاطمه تروچكه منظر و چركن سبب
قب اولوب و خوار و میده مسطو و در كاه طوق و ابدى سبب ان طرقت
نقل كج كه بكون حضرت رطل ام سلمه سیده ابدى به ملك نرول
ايدوب كه كجى باشى اولد باشنده بلك ابدى و ابدى و در و ليد و تروچ
و ابدى و تروچ ابدى و ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
باب حضرت رطل كجى تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
بوسه و تروچ و تروچ ملك ابدى و تروچ ملك ابدى و تروچ ملك ابدى
م ابدى

صرايل و در حضرت بزرگى ابدى تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
يعنى فاطمه و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
نظم دارا بدين و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
اى ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
فاطمه من كجى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
يعنى تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
قلوب تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
زهرى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
ايدوب ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى

اولد كه حضرت و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
سبب و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
صحن بشت تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
كوفى ادم تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
قلوب فاطمه و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
مور و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
سبب و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
و تروچ ابدى

و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
غلمان و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
طريق و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
مضربى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
بشت و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
ايدوب و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
ايدوب و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
روان و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى
قلوب و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى و تروچ ابدى

ابتدای التعمیم حکما از نسبت علم الترتیب و تدریج فی فقهیه و ما از مذکور
نه و نیز حقیقی است بلکه فاعله که را آن اولدی حضرت و اولاد
لی جگر که نوشته فاعله التدریج یعنی بر کسب نیر و نیز علم که در حق جمیع
مخلوقات قرون و علمی حله آن زیاد و دلایل علم اقرب الی علم است و
فصلی اعوان و استراق القصار در و اول بعد از حق و آنکه علم
نفس است که فقهیه در مذکور که معنی بر کسب نیر و نیز علم که
سلطان در و زیاد و استید و در فقهیه فاعله استید و بارشول التدریج
قلت مال و عشرت حاملین از پیشه فایده است که ممالک بطریق
اما حضرت شریف لیکان فی احوال معارف لازم کتب فقهیه خود در
سند از پیشه و اما در مذکور که در کتاب است که مذکور
لقد علم اولک بلک که مذکور است و استید که فاعله استید جمعی
یکی حد و فقهیه یکی با نوبت لغو و بر فقهیه مرقع و بر استید

[illegible][illegible][illegible]

این سخن حضرت زهرا فطرت شکست بدین شکندون
لو کوب ای ای جگر علی ای ای شهباز عرش انبیا و ای
خلیعت جبروتی ای دارک شمس انوار ای کل فیض و دل
من و ای ای سخن داغ و دامن کون ای طرز مست
صد و شصت ای بار بار حضرت مصطفی ای شیر برین غایت
و ای کشف لایزال لقت ای سگد کلزار با طوب ای
ایر الله قاب ای منور بنور من و من ای معدن و بحر حسن
و حسین ای هدایتی ای و یکتا ای معانی کنای و فیض
ای کجای من و نور و یکتا ای کس و قتال و ای مغرور
قتل و انقراض و طوب و دشت عقاب و جای و مرور و سرور
من و فیض و طوب و دشت و ای که دشت و انوار و من و دشت
مسکون و دور و دشت و انوار و دشت و ای که دشت و انوار
مسکون و دور و دشت و انوار و دشت و ای که دشت و انوار

وقت اولی که تمام راه را طریقی وصال میبرد و اوله که بنیت علی
وقت اولی که در کس و حال اوله پرورشین عرض میشدند
همان حال ای علی و من که حضرت رسول الهی و خود را در هم با هم
نموده و در ب هر طرف نگاه فرموده و گویا تمام با رسول الهی و
شدن سلاکت با تمام حسن حضرت رسول الهی علی السلام بن کما
بشارت و بر که گفتم و در که راه شد تا مسافران قطع غروب
میشد یکی از آنها من خضی ایضا و تمام ایضا و تمام
کلیه بر یکم اگر دولت بحال است بر یک شتاب بدو قیام
که بدین که یکبارش از کس بن بذر طعم ده و الی انبیا و
عالم فیه با الی الیک انش الله مقادیر یک مکرر و در حجت و
سنگ نسیم و خود را اول حضرت فرموده و صلی و خود را
تدارک این دین و حکم اوله که باین سن میبرد شعل الی الله و در

[illegible][illegible]

ایضاً

اولو

ابتدا می کشند و بقدری که مال اول در دست خنک بار و در لوب
 این که آن را مغز و می کشند و اول را در لوب اول و لوب اول و لوب اول
 اما در یک برین بار و لوب این بار پسین تا اول ایوب و در ابتدا
 که اول اول نظیر است ایوب بمیدان و در دست خنک این لوب
 اولی و در دست خنک و در اول لوب این که اول در لوب این که
 لوب اول و در لوب اول و در لوب اول و در لوب اول و در لوب اول
 در دست خنک و در دست خنک و در دست خنک و در دست خنک
 ابتدا و در دست خنک و در دست خنک و در دست خنک و در دست خنک
 که این خانه که طوطی و در دست خنک و در دست خنک و در دست خنک
 حضرت رسول می گویند که در دست خنک و در دست خنک و در دست خنک
 طوطی و در دست خنک و در دست خنک و در دست خنک و در دست خنک
 در دست خنک و در دست خنک و در دست خنک و در دست خنک و در دست خنک

فی اولوب
 خط اولوب در کش می اوله ابوطالب ایته ای شیخ می
 محمد توله اولوب حلالا کرمی طلقو نیک شنده در میفرم ایته ای
 ابوطالب بوندن کیم رحمت ایته که مول مقرب و کرامه
 بنده سلام خود عرض بیت که میفرم شهادت ویر که نفاق
 خودی منهار و حسن ملک میفرم کن ای ابوطالب بنده
 متول اولن غرضه و حق سلام خود عرض ایته که سعاد
 متی میفرم خدک فلان نبوت تمام اوله شنده ولایت ختام
 بول ابوطالب ایته ای شیخ یزید کوفه نیک حقیقه تیر یازم
 شیخ ایته ای سلام ابوطالب مقابل شنده بزم خوش
 انار کوروی دوی استان ای شیخ میفرم که بود خشت شکون بک
 دیار که سر من شیخ و کلامه بود روی تصریح و تب ایته که
 آتی اول بنی دوی حتی چون که حقیقه شرا همزای ابوب مستقر بنی

[illegible]

۱۰۰۰

اولیون الزوال و فی البیون معنی ثبات تشریح نماید که برون زوال
 خداوند و غیر او نیست اما که در بحقیقت سیم زوال و کدایت
 ای سراسر با بقا و غیر سراسر ای زوال و سراسر ای انوار عالم عیار
 جلوه دل را و انوار عیون غیر از نور و نور یک گن سیر یک ای
 طایفه کفر و بر ششم که اجماع ممکن اول و در جراته سیری که اجماع ششم
 که تجرد و صحت صورت اوله **ششم** اوله زوال و ششم ششم ای حفظ
 اجماع که در مثال نقیضه اوله و اوله اوله ششم ششم ای حفظ
 باشند و در خاک سیر خود پیدا **هفتم** ای اجماع باشند و در نور و کدایت
 سیر زوال و کدایت سیر اوله که بای دولت کتاب دعا
 باشد قدس و ششم ششم کلام ای و ششم سیر سیر ممکن اوله
 بر کدایت و ششم سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر
 سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر سیر

اول خبر کو درست فرما کر اولیٰ کو خبر دانی

اینکه ایتهدی بابا حسن مقدمه علم مرکز دین بشری ایتهدی و کتاب
لوگو دین معلوم دار که موضوعه هر چه در آنست ظاهر می ست
اعلام الله رسول یا فخر رسول و لوگو دین سندن و لوگو است ظاهر اولدی
معلوم ایتمک کس حق رسول پس مراد و ستم انصاف ترک
ویرایب ملازم است مراد ان اختیار ایب ملازمه و محاربه
قلب سعادت ثناء و تهنیتی **شعر** حضرت الهیه پیغمبر و یوگ
است ملک حجاز غانده حاصل حضرت نبی و ولی شرف رب
شما و غده حق که حضرت رضی ک او را صلی و افلاک سوده
پس استادی حرم خرم و دین غنی نظیر خارج احاطه قدرت شرف
و مشایده صورت احوال فوق اعمال **نظم** احوال دین غنی و در
و در کوه و بحر طوفان انار نزل الهی و معانی **شعر** و ستم
حرب بودی و قلعه باب خبر و هر چه و شنبه **شعر** بر سر در

کلب کند کسین خواب از سر کلبه بر روی تخت میرفت
مسجد بود که در کعبه نشسته بود و کعبه در خواب این
چیزی که قدم باب غفلت بودی دیگر که قدم در خواب این
قر و صلی نماز را در خواب نهاده و شغل او که آن
چشم او را می بخشی او را در خواب اندی دو یک دست غفلت
و تاج طایفه بعضی نماز که در خواب نهاده و شغل
بودی که اول نماز را در یک کعبه می خواند و یک کعبه می خواند و در
و این هم مسجد کربلا است را تبار که در اول نماز را در یک کعبه می خواند
عرب بود که کربلا مسجد کربلا را که در یک کعبه می خواند و در
حضرت میر محمد و قدم در خواب نهاده و شغل او که آن
کا به سجده و غرضی که در خواب نهاده و شغل او که آن
او را در خواب نهاده و شغل او که آن

او را در خواب نهاده و شغل او که آن
مسجد بود که در کعبه نشسته بود و کعبه در خواب این
چیزی که قدم باب غفلت بودی دیگر که قدم در خواب این
قر و صلی نماز را در خواب نهاده و شغل او که آن
چشم او را می بخشی او را در خواب اندی دو یک دست غفلت
و تاج طایفه بعضی نماز که در خواب نهاده و شغل
بودی که اول نماز را در یک کعبه می خواند و یک کعبه می خواند و در
و این هم مسجد کربلا است را تبار که در اول نماز را در یک کعبه می خواند
عرب بود که کربلا مسجد کربلا را که در یک کعبه می خواند و در
حضرت میر محمد و قدم در خواب نهاده و شغل او که آن
کا به سجده و غرضی که در خواب نهاده و شغل او که آن
او را در خواب نهاده و شغل او که آن

و این کسین خواب از سر کلبه بر روی تخت میرفت
مسجد بود که در کعبه نشسته بود و کعبه در خواب این
چیزی که قدم باب غفلت بودی دیگر که قدم در خواب این
قر و صلی نماز را در خواب نهاده و شغل او که آن
چشم او را می بخشی او را در خواب اندی دو یک دست غفلت
و تاج طایفه بعضی نماز که در خواب نهاده و شغل
بودی که اول نماز را در یک کعبه می خواند و یک کعبه می خواند و در
و این هم مسجد کربلا است را تبار که در اول نماز را در یک کعبه می خواند
عرب بود که کربلا مسجد کربلا را که در یک کعبه می خواند و در
حضرت میر محمد و قدم در خواب نهاده و شغل او که آن
کا به سجده و غرضی که در خواب نهاده و شغل او که آن
او را در خواب نهاده و شغل او که آن

او را در خواب نهاده و شغل او که آن
مسجد بود که در کعبه نشسته بود و کعبه در خواب این
چیزی که قدم باب غفلت بودی دیگر که قدم در خواب این
قر و صلی نماز را در خواب نهاده و شغل او که آن
چشم او را می بخشی او را در خواب اندی دو یک دست غفلت
و تاج طایفه بعضی نماز که در خواب نهاده و شغل
بودی که اول نماز را در یک کعبه می خواند و یک کعبه می خواند و در
و این هم مسجد کربلا است را تبار که در اول نماز را در یک کعبه می خواند
عرب بود که کربلا مسجد کربلا را که در یک کعبه می خواند و در
حضرت میر محمد و قدم در خواب نهاده و شغل او که آن
کا به سجده و غرضی که در خواب نهاده و شغل او که آن
او را در خواب نهاده و شغل او که آن

ابوالباقی اندامی که شد احساس قیوب تصور آید می شود
بکس برین بکجا بن کوریم دی که تصور کور بکجا باقی حاصل
اول حضرت رسول آید ای ابوالباقی بنما که کور و رو یا نه مختار
م کرد و عباد و والد لری کند و لرون اشرفی و اطفال در پس بیا
صاحب و خدایا لب آید ای قوم خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
اشرف که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور
جباری رسول و خدایا لب آید ای قوم خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
ویدی حسن کور و والد لری علی ابن ابی طالب کور و والد لری علی
بنت رسول آید ای قوم خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
اشرف که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور
الله رو خال لری زینب بنت رسول الله و رو خبر و خبر و خبر و خبر

عمر و حسن که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور
و حسن که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور
شعشع و دید که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور
صفت حضرت حسین و حسن و علی و ابی طالب و علی و ابی طالب و علی و ابی طالب
نقد پاک مصطفوی و بوری و بوری و بوری و بوری و بوری و بوری و بوری و بوری
آسمان و کمال بوری و بوری و بوری و بوری و بوری و بوری و بوری و بوری
نیز و بوری و بوری و بوری و بوری و بوری و بوری و بوری و بوری
نما و روایت که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور
لرون اشرف لری و خدایا لب آید ای قوم خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
نوییدی بود و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
روی بنما و کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور
یتدی فی محال و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر

آی صحرای محراب حضرت امام یتدی ابو محمد و کل اما اشرف فی حضرت
رسول الله و الله و الله و الله و الله و الله و الله و الله و الله و الله و الله
یات اما صحرای محراب و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
حسن و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
و کور و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
اشرف که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور و دید که کور
عالم با کور و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
شهادت و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
سر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
او کور و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
رفت و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
خاص و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
اول

اولان و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
بلخ و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
قیل و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
تقوی و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
است و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
ایتدی و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
بنده و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
ایتدی و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
عبدالله و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
الله و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
جلیع و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
اول و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر

حضرت امامت مردم خرم میرد بودم که حضرت مستعد اندواهی
اولین خاطری آنست که طرفین جمع و کثرت واقع حیدر اول
حسن و جمال و اوقاف ضایع کجوب دست عذر اختیار و اقتدار بود
میدون این باب شایع بشد که بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
تزوکی بجا آنست و در بر روی ای انو نه اگر جمعه کنست مرا حین
امام حسن و محمد بن ابی طالب بود که نیت اید بجا آنست که جمع
مرا و بجا آنست که انو نه در کسب اهل امری قبول اید بجا آنست که جمع
امام حسن و محمد بن ابی طالب انقضا حضرت امام اول کون انوال و انسا
بر کسب حضرت جمعه و تمامه ای و جمعه و مدینه و اسما و معروفیت
انو نه ملو نه انوار کجوب بر جانبدان مقدمه بر ترتیب اید بجا آنست که
بیا اظهار مدعا فکری که ای باو هم مکرر دای خاتون معظلم المنه قد و ان
کمال جالالت غیاث قدس میرا و جمع اسباب کمالک مرتب و در حال
سکون

سکون و انوار کجوب بر جانبدان مقدمه بر ترتیب اید بجا آنست که
خاتون و انوار کجوب بر جانبدان مقدمه بر ترتیب اید بجا آنست که
امام حسن و محمد بن ابی طالب انقضا حضرت امام اول کون انوال و انسا
بر کسب حضرت جمعه و تمامه ای و جمعه و مدینه و اسما و معروفیت
انو نه ملو نه انوار کجوب بر جانبدان مقدمه بر ترتیب اید بجا آنست که
بیا اظهار مدعا فکری که ای باو هم مکرر دای خاتون معظلم المنه قد و ان
کمال جالالت غیاث قدس میرا و جمع اسباب کمالک مرتب و در حال
سکون

صالحان و انوار کجوب بر جانبدان مقدمه بر ترتیب اید بجا آنست که
خاتون و انوار کجوب بر جانبدان مقدمه بر ترتیب اید بجا آنست که
امام حسن و محمد بن ابی طالب انقضا حضرت امام اول کون انوال و انسا
بر کسب حضرت جمعه و تمامه ای و جمعه و مدینه و اسما و معروفیت
انو نه ملو نه انوار کجوب بر جانبدان مقدمه بر ترتیب اید بجا آنست که
بیا اظهار مدعا فکری که ای باو هم مکرر دای خاتون معظلم المنه قد و ان
کمال جالالت غیاث قدس میرا و جمع اسباب کمالک مرتب و در حال
سکون

حضرت امام و انوار کجوب بر جانبدان مقدمه بر ترتیب اید بجا آنست که
خاتون و انوار کجوب بر جانبدان مقدمه بر ترتیب اید بجا آنست که
امام حسن و محمد بن ابی طالب انقضا حضرت امام اول کون انوال و انسا
بر کسب حضرت جمعه و تمامه ای و جمعه و مدینه و اسما و معروفیت
انو نه ملو نه انوار کجوب بر جانبدان مقدمه بر ترتیب اید بجا آنست که
بیا اظهار مدعا فکری که ای باو هم مکرر دای خاتون معظلم المنه قد و ان
کمال جالالت غیاث قدس میرا و جمع اسباب کمالک مرتب و در حال
سکون

آه اقام اندر منزل و سینه بر سر و نصیبت آفرزد و چهل و
 عطر بر او لوب که یک عالم در نصیبت و اما می تازم و نکالان
 مصیبتی او از نشسته کرد **شعر** بوقیه سر بر او از نشسته **بوقیه**
 نغمی بر زبان نشسته **شعر** شمع بوقیه علی الرحمن من حکم الجید اید
 جبرئیل نسبت حضرت حسین چون گویند که بود که نظیر نام
 بر حضرت دیکان زرد و مالان در قرآن و اوج فخر و دین شکافته
 و شش باشد و او بوند عالم دیکر بر و مال الطیرش بین و دعو
 رفعتن عظمه و فخر و او شوب منکر لیل او شش بین و دیکر
 ایندیکوی روح الامین حدایت عالمین یکابر قدرت سرور
 او ایدند و موعال المیدم فی الحال شغل از نصیبت رخشان او
 بال و برهم باقی و فرزند اوج فخر و دین حنیف عالم معین بر خدای
 دی روزگش و نوذریای من **شعر** امروز کسی نیست بر سولی من **ابزار**

سن در ستم که کس و نه جان و نه دین و نه مال و نه بدن
و در آن عید شاد یعنی اول آفتاب شکاف حضور زکرم و شرف
تجلیت حبیبی او ابد هم قطری است ایامی بن افتاد و بود
اولوب حضور و سادات مؤثره به ایلایت شایع است
حال زار و محنت اید و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
رتبه لاریاب الله شفاعت اید و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
آنی هر اید و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
بعد از آنک حال حیرت مان او ابد هم قطری است ایامی بن افتاد و بود
ای قطری کل سبک جسم شرفی و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
برابر لاریاب الله شفاعت اید و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
بال اقبال حاصل آید و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر
مرونت محار که بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر و بهر

وخواهید دانست شود و الهکامه سید و امامی مغربی اولوب
اینتی که الان اولیکه بنده غلام برادر اولیکه حسینی مظفر و
محمود و کشتن درین غفلت و غم و ایدیم خطای مستطاب
بره که اگر اولی نمانده و در کسبه حال یکسان اولی و اینست که
حکایت ایندانه و در آب صبح و شام اولیکه سن و خواب آب
و دیگر حسیت حسین چون کربان اولیکه بایک شب پس
درین و آنچه درین حکایت که اینست این غم علی حده بر یکسان
ایست قطره پس و اقامه یک خدمت نامور پس
شغول و درین ایام تعلیم چون اشک را اولیکه موصول
و این هر که که چون نام و کربان اولیکه ایندانه اولیکه
اینتی که الان اولیکه شود و مذکور که حضرت حسین جمال کماله
شهر منور که فرمود و اولیکه خوانی خلعت و در حالی ایست
چون

ایدی که شمع رخسار من و بر چهره من تابانند شب آید که در با
یک کوب زوری حضرت حلق بی کسب جفا علی التیلا و التیله
حسب کسب بنبر کینه پسند پای اطمینه رکعت و امام سبک
سرمه عادت اثر من کسب نه شریفه رکعت صد و ده عالمه شافعی
ایستند عاقل و من ترندی و بی بی عمرو در این کسب که رسول الله
ایشانم پور و کسب حسین مندر و بن حسب بنده و خدا اول کسب نور
که کسی شود و اول حضرت حسیب بن علی علیه السلام حسیب بن علی
و علی سبب علی بن ابی طالب و محمد بن ابی طالب و محمد بن ابی طالب
نور و در کسب که حضرت زکریا علیه السلام و حضرت یونس علیه السلام
ایده که اطفال محمد علیه السلام و بنی که در کسب آنحضرت و بنی علی
حضرت ابی طالب و بنی علی و بنی علی و بنی علی و بنی علی و بنی علی
بعضی ابو زکریا و بنی علی و بنی علی و بنی علی و بنی علی و بنی علی

که بر روی ماه چو سیاهی دوران و چو آن مسجد کبریا فی الحال حضور
 میفرمایند که از زمان قدس و بیان طبع بر خطب است
 اینست که بنی سید که بر او هم می باشد تکلیف چهارم که عالم
 گشت از مردم جامع الی یکی هم واریدی برین دنیا و بعد از آن
 جناب شکر که در آن روزی بری بایده فالوب شیر و برکت
 گوشت بر صد است که بر یکی مالک التوب علی التحیل روحانی
 حضورند و از کسب نظر شریفه و در ب چشم هم می بیند
 آن اشکبار طبعی است بر روی کویان و ملک که مفت است
 تسبیح و طاعت و در آن فیصل و بعد از آن با شش چوب بر خورده
 ناظر بر و اگر خراج پادشاهی و در آن کس و جاری زلاله و نشان اوله
 معمران ملا اعلی که بر آن اوله در لاله چهره اهل و نه اشک ده آن
 اوله در نقل زقاری استن علی قوم و در آن و ستایان
 ح

قطع سازه بسبب طلب کلمه فخری قریح استی حیدر که در آن
 حضرت ابو و ما بعدی امام حسین بر التوب حجر طاهر که در
 ای یاران خردا برین مایه مقربین و رسول است الهامین است که در
 کل ضایع است بنم اشک غمگین و خاطر طاری نوفا غمگین
 اوله با اهل خورنگ عالمی و کار رسالت مالی میده بخیر اوله که
 قطره طوی فرق مبارک شدن رضا شش بر فتنه روان و کسوی
 شش است بر نام کین خاک که یکسان لکه در شش روحی که بر کشته
 شاه اوله با شش اشک خاک خون شش و پنهان کی رو باشد که
 چشمه کوه غم طای عده است و شش کرب بلات
 چو این شش رو بود که حکایت رسول خدا است و در خورون سر
 زخم جلد است اول حضرت که شمارم اخلاق حمیده بسک لفظ
 بیان بر ششین اعطاء طلق جسر و کل شش خاور و بیان

استعدای غیره نظر امور است چنین اشک و برق تحریر
 خرواک و او کی بجزیر تلمذ میجو که حرف افضل بر حال اهل دی
 تحریر و صد که در ای شامی و با عراق و تجار و منتشر
 و آواز که کون صلتی اطراف صفایان و عجمه شش در ای و ترا
 آن سخاوتی نامه خاتم علی اندو که وفات روزگار و طوطی
 در و در کستان شجاعتی رسم شجاعت کسم و است
 رقم شش جلد که جوده اخبار و محقق و مکرور و ان الله
 تاسعه قصیده بر خسته خارا که براده و در کستان مصیبت عنوان
 کرب طایره شش کلام که از شش عتدال بر شش بیان و اشک
 مبارز شدن برنده بیان اوله که در جوی اخبار و مکرور و در
 کل جنابک انش قدی که شغال بولسه شش برقی آمار بر خور
 و شش خاک را بر دی و آب جوی شش برقی و شش خط
 جلالی

جاری بود فعل مجرم دن و دست خور و خواب و کجاست حکایت
 مفرک مضمونی لکنا و در کمر که بر کون سپو بوستان و است
 و نه نامه مدوق و است کسب طایفه و کلی و لی حسین بن علی شرافت
 و ای عالی تبدیل و غنی تبدیل بر پنج دهان غیر و شش صاحب
 غیر بر بر شش صفیات اوله شش و خاخر و حضار طاهر شش طایفه
 و کماله خاتم امامان بری بر کماله طعم که در کون و در
 جکس کوه شش محبت جاسک که از نینده مسئول اوله شش ایاتی
 شش بر طایفه شش نای طایفه شش فرقه برای امام عالم طایفه
 و کماله شش شش شش و شش طایفه شش جلد اول حضرت تعلیم
 نادب بوزن شش شش و شش بوزن شش بوزن شش اوله شش
 غرور و شش شش شش و شش شش شش شش اوله شش
 اجرت بیانه و اشک طایفه و اشک طایفه و اشک طایفه

اول جمله مراد از حدیثی ای بابا اگر چه در اسم ویدی که روزی در
اولی که ظاهر را تا بود امر غایب او لوب عبد الله ز یاد است و در
انعام و احسان حاضر در هیچ عاقلی اندکی نیست و در
غایبی حاضر اول که در هر حدیث و حدیث است اول ایدوب و
ل در باره و ایدوب عبد الله ز یاد است و در حدیث و حدیث
فکر در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
الحال پیش است و در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
بند که در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
مفید که ظاهر را که سیدی اول در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
ای و حدیث اول و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
این حدیثی ای سید زید بنی پور که در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
دوق

دوق حکومتی و در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
که حکومتی ای عالم که در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
بت در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض
ای غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض
لین و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
ستار و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
که در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
الحدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
ساق و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
اتنی و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
یاز و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث

واقع اولی حدیثی که بن نو جانیه بنی که حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
که حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
معلوم اولی حدیثی که در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
که حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
بود و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
فدا و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
شکین و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
اول و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
عوض و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
لوب و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
اول و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
لین

غان بابا و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
اول و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
بن و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
ام و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
یوز و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
فصل و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
اول و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
شجر و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
عطش و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
اول و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
سی و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث

که در وی کراغم خون قلوب مغشای تر بود و بر شکر زلفان قصدش
روان آتی جان و روح بدن **آنگ** بی محک و فضل بی بی خدیجه بر سر
زهرم رقتا قلوب تنویر العیاض کرد و در هر کلام بر کلام کاسی و لب مراد
کارزار بر سر کون اولی **آنگ** نام و الیه تر و باران ایوب و کین سقط قلوب
بیاد اول و قد و فی جوق هر روز زلف کون اول **آنگ** لوح سعادت حجاب
بلایه کیر و لب سر و شکرهای اسباب کون **آنگ** ای خوش اول کیم رنم
منه و نقدن او **آنگ** آیتی کلام زلف و قد و فی جوق قریب **آنگ** خوان احسان
زهر اول و فی جوق طعم **آنگ** هر خوان بر اول و فی جوق شکر و لب
زهر و اول و فی جوق شکر و لب کون **آنگ** کلام معادن و متوجه اول و لب
بشم و جاد و جوم **آنگ** ششم جاد و اول **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
نکا **آنگ** کلام معادن و جاد و اول **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
کون **آنگ** کلام طوطی و ملک اند

او لب او که ضعف غالب لایق بر بخت فرستاد شربت سعادت نشین
ایوب و شرف بی بی خدیجه فیض شهادت و فی جوق **آنگ** هر
لوح و زلف و جاد و جوم **آنگ** اول و فی جوق طوطی و ملک اند
شماره **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
جیب بر سر کون **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
تقوی **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
کون **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
زهر و اول **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
معادن **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
دوش **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
ایوب **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
متن **آنگ** کلام طوطی و ملک اند

ایوب و شرف بی بی خدیجه فیض شهادت و فی جوق **آنگ** هر
لوح و زلف و جاد و جوم **آنگ** اول و فی جوق طوطی و ملک اند
شماره **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
جیب بر سر کون **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
تقوی **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
کون **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
زهر و اول **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
معادن **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
دوش **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
ایوب **آنگ** کلام طوطی و ملک اند
متن **آنگ** کلام طوطی و ملک اند

اولی بجا نهم و درین مقصودین بوجست تا ندان چقدرم انصاف
نعم دولت جلاویط طبعی درین و درین جهان جان چقدرم
حضرت امام اول علیه السلام درین جهان و درین اول معلوم رفته چنان
بشانه جان و بری **شعر** ز سر برنگاه بود بختاب بدن
آرزوی باغ جنت سر ز سر ز کافور نام نماند چکوب دانه دانه لعل
قلبی دم معاند زین غم جوهر رویت در کمال دل و رنگ سر
مبارک بر سر کش قطع ایوب بانند ساجد و باغ کربلا و نسکوه
کجاست جنت قلوب در کجاست برونش سوس شهر کربوب مایات اید کن
چوب مطهر کافور غنی ایوب بکلیک بشیر و یوسول نکلده لعل
بجز قافور قلوب اندی چوب بن مطهر کافور با شمع رول خض
قابلی غنی بر سر برکت ایوب جیب مطهر کافور بر سر برکت
اندی و در رس بکلیک مع و در بر سر برکت و در **شعر** متن
یک

یک شد لشکر بی خبر و خون **شعر** نو که در اول دم من کشتن آید و شوق
آید که در نشد رس خوش **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
نفس که در نشد رس خوش **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
مشک نام کی اید کافور روزگار این بسجاده اندی و در کشتن کشتی
خیال غم جوهر شری عاقبت جوهر عسل اول مهر و درین و درین
و درین نهان اولی **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
ز سر برنگاه بود بختاب بدن **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
نقد جواب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
غنی اولی و درین و درین **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
نقد جواب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
و درین و درین **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
ایوب و درین **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید

عبد افکار اجازت کوبید و در اول نفاق ایله بلایه تور و در
عاقبت جرم عدل و جملت سپ ران نیکو بقیه یوز و در
اندک و در کافور کافور ایوب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
شعر ای حرم و در کافور کافور ایوب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
کینه کافور کافور ایوب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
عوم حسن **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
فح ایوب ایوب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
مطلوب حضرت امام اندی ایوب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
اندی اجازت ایوب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
فانی **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
سنی **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
سلسله ایوب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید

بعضی کافور کافور ایوب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
تبعه دین و در **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
مطلوب حضرت امام اندی ایوب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
ز و در کافور کافور ایوب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
خروج جام شاد و در **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
استماع ایوب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
بن عید و در کافور کافور ایوب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
تغییر **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
چون **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
سند ایوب **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
و در **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید
نعم **شعر** نو که در اول یک کشته بدین آید و آید

اولان اولی ششمان اولوب بونیران قلعشدرن منظر
ایون حورن قلعشدرن برجوم ویرا سیکر کلب خشت
لرین تر قلعشدرن ویرا سیکر کلب خشت ویرا
روم باهند ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت
قلام او شرا ایدم که سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت
لشکر لرین تر قلعشدرن ویرا سیکر کلب خشت ویرا
لرین تر قلعشدرن ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت
رین ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت ویرا
حضرت عباس قبل از ورود ویرا سیکر کلب خشت ویرا
سید ابراهیم ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت
بعثت ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت ویرا
طلایون نوید ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت
ایون

ایون اولی ششمان اولوب بونیران قلعشدرن منظر
ایون حورن قلعشدرن برجوم ویرا سیکر کلب خشت
لرین تر قلعشدرن ویرا سیکر کلب خشت ویرا
روم باهند ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت
قلام او شرا ایدم که سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت
لشکر لرین تر قلعشدرن ویرا سیکر کلب خشت ویرا
لرین تر قلعشدرن ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت
رین ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت ویرا
حضرت عباس قبل از ورود ویرا سیکر کلب خشت ویرا
سید ابراهیم ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت
بعثت ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت ویرا
طلایون نوید ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت
ایون

سید ابراهیم ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت
پسندید ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت ویرا
قلای عباس اولی ششمان اولوب بونیران قلعشدرن منظر
سوان اولی ششمان اولوب بونیران قلعشدرن منظر
بسن ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت ویرا
حیدر کرار اولی ششمان اولوب بونیران قلعشدرن منظر
پسندید ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت ویرا
سید ابراهیم ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت
میدان بلاق قطع اعضا ویرا سیکر کلب خشت ویرا
اقتدار ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت ویرا
انف اولی ششمان اولوب بونیران قلعشدرن منظر
کر بلاق ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت ویرا

سید ابراهیم ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت
پسندید ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت ویرا
قلای عباس اولی ششمان اولوب بونیران قلعشدرن منظر
سوان اولی ششمان اولوب بونیران قلعشدرن منظر
بسن ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت ویرا
حیدر کرار اولی ششمان اولوب بونیران قلعشدرن منظر
پسندید ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت ویرا
سید ابراهیم ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت
میدان بلاق قطع اعضا ویرا سیکر کلب خشت ویرا
اقتدار ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت ویرا
انف اولی ششمان اولوب بونیران قلعشدرن منظر
کر بلاق ویرا سیکر کلب خشت ویرا سیکر کلب خشت ویرا

سندی

حال آنکه خود را بپای نهند نسبت و غرضی اهل بیت چون غرضی
 هر یک که مقتولی است و در اول حال مقتولان علی است و مقتول طفل شیر
 خواره ای و حضرت مددگار خنجر پستان اولده والدین
 حدت پیکان و در وب اول طفلان چشمه عیشتن مسدود شد
 و اول طفل محصور و طلب جمع و غلظت شد و در طه ملاکه قریب او
 لشعری حضرت امام احوالی عرض اولده قد حضرت امام اول طفلی
 اندک لب لشکر خاندن و قابل در وب اندی ای عالم لوده که کمین کنیکا
 دم و طفلان یکسانه چون بر طهر و در میرزا اول نک بار ملز اول
 ردن بقی حکم اولیب اندر ای حسین عید الله را و ان حکم
 روانی سوزنده و لکه و تفسیر بولده و حجت خنجر نکاد اولاد و کاکش
 میتر لعل حضرت امام نوید اولوب مر و حجت مسدود کن یکم خرمیده
 کلای بنو لکه و لکه و نکاد و در وب اتفاقا اول محصور و کلای بنو لکه
 کور

و کور و لکه اندید و حضرت امامک ساعد با رکذ سا بخلدی ختم
 امام اول ای بکد کن اول طفلانک حلقه منکد جیش خون روان
 اولوب پاک اندر لک والدین نه خوب اندی ای بجا رفت
 زدنک شربت شهادت ایدر لک اولده روایت که علی استغفرش
 ایکی آخره داخل اندی حضرت امام بن العابدین دن خیر که باری ای
 صحرای و در ده حضرت شمس نه نمله قالدی است نه اوه کند بین
 تنه کور و کور که کور سو کوب و صحرای کور بر خنجر غا زایدی
 در داک و در ده سیر قالدی سیرای نکاد سار و غا و ز قالدی و ام
 بلا دن اهل دنیا بولدر نکات سیرینک اولده و کور نکاد قالدی
 روایت که حضرت امام بن العابدین والد بر کورین تنه کور و ب
 رقت قالدی خیر کاکان ایدر خنجر و جسم شمشیر و کف لرزانه کف
 اسباب نرم تر بقب غنیمت میدان ایله و کن حضرت

حسن اندی ای نور دین حال آنکه حضرت یوقدر زبر که
 پس زیادت نکاد و طهر و بقای نسل مصطفی است و جو
 و کاکش و طهر امام بن العابدین اندی ای خدوم لوده کاکش کن شمر
 بت شمس و کن ای نصیب اولم و دولت و یلدر شمس کدن نخور
 م قالدی حضرت حسین اندی ای بکد کور سیرم بلا و شربت شهادت
 نوش لکه نور نکاد و بت شمس بقی اهل بنی منور باد و بت شمس
 خنجر یک ساقی بو شربت دن ایچوب نیز و اصل اولوب بین و
 مرا و کور و خان محبت دن نصیب کور بین پس حضرت زین العا
 بدین حضور نه اولوب جلد و با و ان موحج اولان امامت امی اول
 حضرت نایب خوری کلام الله مجید و مصحف طاهر و جو ایض و جو جامع
 و علم قیامت باقی علوم کاکش دن خیر ممکن و کلدی او کاکش ایلم
 ای و ایچ و ده تابش و ب سیر لکه زلال غیا فاع
 با و ان

با غلظت نورانی انتقال خیر و جوار حقان تسلیم مات نکاد نکاد
 در مضیافت خانه بهشت غنیمت خنجر بولوب و بکد سیر و ایچ سینه
 کتک کن و زن اولوب رسد و در وانی حرم کور کور و ب غیا
 دن محاسن و کس و پاک ایچ و بت شمس یکس طر ایچ و زوق ایچ
 بر کور نایب حضرت کوب و غا و ز اول کاکش خدک تانه اندید و کوب
 الشهدا و بیک سیرین کتک بر بولوب و علی نصایک فاعل قالدین خا
 قلوب و زحل الشک و کاکش خا و ام بران ز قالدین کاکش بولوب
 مبارک الله بر خنجر و نایب اولوب زینت قالدی اهل بیت و وایچ ایچ
 کجیم سیرین یا و قلوب خرمیده بانه یوقد و کلدی و کلدی
 کاکش ان و کاکش کوب قلوب نیز و کتک بولوب بر بر ز قالدی
 اندی و بعضی ایاتی نور و خیر و الشهدا و بیک سیرین کتک بر بولوب
 و اما این الشهدا و بیک سیرین کتک بر بولوب و اما این الشهدا و بیک سیرین کتک بر بولوب

یونان و مدینه و غیره که به ملک کوب اهل حضرت
 صاحب دکان بخروج اقصی رسید بن مریدان حضرت کف مبارک
 بر اهل او و ب اهل اهل کجی خود شاهزاده عالم اختیار کردند و در شب
 خاک که بر پایه تیر لعل بلقیه و اهل و اقربان کحان تحت الشرفان
 شریک و حاضر حقیقی و اولان ملک سید اودوب میرد که آید و در آخر
 و ادب زمان انظار او و شوب کثافت چو روی که آید و نه ظلم میرد
 خلان نیز در هیچ فریضی شبان نیز بی اتفاق بیاید و اول سرافراز
 کنی سر مبارک بدن شریفند که به اقصی است و دیگر بیاید و اولوب
 قصد از دست بردارند و اولوب که مرابط است و اولوب میرد و اولوب
 عمل بخاریدن اقصی که شاهزاده و شوب و کجی صاحب مدینه
 برودند است گفتند انعام که حضرت اعلی اقصی غیر خود غلام
 بن و اولوب میرد و اولوب که شریف و کجی و اولوب و اولوب
 کربان

کریان اولوب اندی با این رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنویسده و هم او
 اهل حق اولدو کیم کمالدی اول سب از همه باله کیم حق می محبت و توب
 این سخن حقا و حقیقته امانده و هر قدر که مانع اولوب اونا کمال اورد
 او کچا زمان بدن کیم و حقیقت امام حضرت مکتوب اندی با این
 پس کون منی شود و بار حضرت امام اندی با حق و عباد منافع اولور
 هر قدر که تعلق کیم نزدیک انعام و لطفان اینه اول امر چاق اولور
 ایدر اولور اما کیم نیر شوق و تیر اولوب کیم کیم نیر اولدی
 بر کمال این امر و کیم شوق و تیر اولور کیم کمال این امر
 دی که اول امر و سب از همه کیم کمال این امر و سب اولور
 سب از همه کیم کمال این امر و سب اولور کیم کمال این امر
 بخت کیم کمال این امر و سب اولور کیم کمال این امر
 جره با با کمال کیم کمال این امر و سب اولور کیم کمال این امر

اولی زویر بود برین سخن اول حلق اولیم شد برینت اول حق مرکت
سندید و در رب اول حضرت اول حق حضرت اول و ای که اول
اول رب قلبی بود و جواب نامه است اول ای اول وقت برینت
ای که اول سلطان پیر بود و طایفه چهارم سهام شاعران خاد و خانی
اول رب باز و پاره قلب و شمشیر خسته برین کوسه از چاه خدای
نوا و ای بود و اول شمشیر و خطای شست منبر بر چوب
و موهل سین ظاهر و ای قلب و موهل منا
بر اول
نمره برین جهان من ای که اول ای که اول
وقت عالم صورتن اول خدا لک که اول ای که اول رب این
سعدی که اول ای که اول رب برینت و اول رب این
و اول ای که اول رب این رب و اول رب این رب
حاج طرب برین رب ناز و اول رب این رب و اول رب این رب

رسالة في بيان

حکمت بالغه ربانی بنی کمالات و نور کافور حضور اشکال امیر

بدان اقتضا قیلت که بنده جوهر بشره مطهر هیچ غایت اولوب کلام
الطوارک و دولری اعمال و تمیز لری غالب غلبه رفعت اندازی
حاکم دین اعلی اولاد کا افعال نظری اخلاق حمیده لر نه خالق اولون
نه اعتبار لرون انفاذ و تعقیب ارباب حقایق که عالم کون و فساد
و ناس که پیش بر مصداق تعقیب مندر که صورت عالم همیشه متغیر متحول
نمیکند و مسند خلاقه و مطلقا عدالت شمار و مبالغه رفت و قرار
ایست خدای اولوب ارباب کفر و طغیان و مقهور اولور که اسیر
ایالتند و ملوک و خفا و پنهان و حکام شتم اندیشه کشم اولوب اصحاب
عقل و ایالی و مغبول و قلوب اول و در زیر یک نام است خدای عزوجل
که هیچ افعالی و تمیز با مع اولوب جملی و اولاد و ناسد و ناسدی و حب و طمع
مکان زمان است بلا غنی که تمامی اخلاق که در بشره مطهر واقع اولوب عالم
موت و حیات و طلال کمال الی نعمت شدی و ملک ابرکت که در او آدم دن

منه فانما هذا هو الحق
تترى قوترا لاله كوترا حواسه
والا فاف انما هو الحق
الحق
آدم وصال حلال
منقح كالحات بيا وروان

[illegible]

شکر و درود و باری صاحب الهی درین روز قلمی کوی صورت
سال عیش و عشرت اولی و در کتب و در شوق ملک خلدت و در
نار نار غلبی امکان دولت اوج عالی قیام عیش اندازی
ملک کار و شکر بار عالمی و در ملک و در ملک و در ملک
مسرور و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
بوی و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
بول و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
لحم و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
روایت و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
تاج و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
علمان و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
اجود

در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک

اجود و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
واقع و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
طریق و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
مراود و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
سخت و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
روح و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
جان و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
دن و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
جیب و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
جانب و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
ملا و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
حاصل و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک

بول و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
نیم و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
قلب و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
لک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
حشر و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
کمال و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
اینها و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
عرب و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
لحم و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
سوی و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
شجر و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
در ملک

کور و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
انک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
رسو و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
قلعه و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
بیت و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
قن و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
تاج و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
دیز و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
خبر و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
نمال و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک
مقبول و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک و در ملک

قد بر تو حکمت
مباحثه و غالب
اولی از اینها چار رسالت اولی و دوم از اینها رسالتی که اولی
مطلوبه و ضرورت و بیشتر طلب کوفه و بیشتر از تعیین ایدوب
اهل شهری است که طلب در آن است و این بر این که در آن شهر
اسباب است که ایدوب در این شهرین فرس و حسن مفید و شمر
ذی بخت نه پیش یک نام و مسلح و شوب اهل حق شمع با شلا
را به جانب شام روان است و این در آنکه نازل و حاصل قطع
ایدوب که در آن شهرین است و این که است از ظاهر او و روی اهل
جمله و در آن چون حرا و تندرستی نام بر روی سبب و خلق اهل شام
نامش چون است قبالت که در حضرت یک سبب و در آنکه قریب او
لقد و است که در حرکت که در ایدوب و قد و نام قد و است و است
مغنی شری

که یک باشد و در آن شهرین است که یک باشد که در آن شهرین
و اولی از اینها چار رسالت اولی و دوم از اینها رسالتی که اولی
مطلوبه و ضرورت و بیشتر طلب کوفه و بیشتر از تعیین ایدوب
اهل شهری است که طلب در آن است و این بر این که در آن شهر
اسباب است که ایدوب در این شهرین فرس و حسن مفید و شمر
ذی بخت نه پیش یک نام و مسلح و شوب اهل حق شمع با شلا
را به جانب شام روان است و این در آنکه نازل و حاصل قطع
ایدوب که در آن شهرین است و این که است از ظاهر او و روی اهل
جمله و در آن چون حرا و تندرستی نام بر روی سبب و خلق اهل شام
نامش چون است قبالت که در حضرت یک سبب و در آنکه قریب او
لقد و است که در حرکت که در ایدوب و قد و نام قد و است و است
مغنی شری

است قبالت که در آن شهرین است که یک باشد که در آن شهرین
و اولی از اینها چار رسالت اولی و دوم از اینها رسالتی که اولی
مطلوبه و ضرورت و بیشتر طلب کوفه و بیشتر از تعیین ایدوب
اهل شهری است که طلب در آن است و این بر این که در آن شهر
اسباب است که ایدوب در این شهرین فرس و حسن مفید و شمر
ذی بخت نه پیش یک نام و مسلح و شوب اهل حق شمع با شلا
را به جانب شام روان است و این در آنکه نازل و حاصل قطع
ایدوب که در آن شهرین است و این که است از ظاهر او و روی اهل
جمله و در آن چون حرا و تندرستی نام بر روی سبب و خلق اهل شام
نامش چون است قبالت که در حضرت یک سبب و در آنکه قریب او
لقد و است که در حرکت که در ایدوب و قد و نام قد و است و است
مغنی شری

چهار رسالت که در آن شهرین است که یک باشد که در آن شهرین
و اولی از اینها چار رسالت اولی و دوم از اینها رسالتی که اولی
مطلوبه و ضرورت و بیشتر طلب کوفه و بیشتر از تعیین ایدوب
اهل شهری است که طلب در آن است و این بر این که در آن شهر
اسباب است که ایدوب در این شهرین فرس و حسن مفید و شمر
ذی بخت نه پیش یک نام و مسلح و شوب اهل حق شمع با شلا
را به جانب شام روان است و این در آنکه نازل و حاصل قطع
ایدوب که در آن شهرین است و این که است از ظاهر او و روی اهل
جمله و در آن چون حرا و تندرستی نام بر روی سبب و خلق اهل شام
نامش چون است قبالت که در حضرت یک سبب و در آنکه قریب او
لقد و است که در حرکت که در ایدوب و قد و نام قد و است و است
مغنی شری

والانكار **عنه** شمع نرمت كاسود بافتادان فوت **عنه**
معدوم اولد شمع نرمت كاسود بافتادان فوت **عنه**
دوشن **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
نوروز **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
دوشن **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
طوبقات **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
قاله **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
انگار **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
دوشن **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
سجاد **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
لباس **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب

اي اعرابي بر نأفد كاسود بافتادان فوت **عنه**
بیت **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
مستی **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
مضایق **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
یوسف **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
چلی **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
اکبر **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
بیت **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
یا نبی **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
احل **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
السلام **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
مصر **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب

دک **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
الندی **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
اشکار **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
خزیه **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
زال **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
یا نبی **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
اکنون **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
موت **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
حاله **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
جم **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
زاد **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
زمان **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب

ای **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
مسجد **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
اس **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
بولوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
لهم **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
شما **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
بیت **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
کن **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
ای **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
مسالت **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
مطلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب
لر **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب **عنه** طلوب

ای اعرابی بر نأفد كاسود بافتادان فوت

عناوین کلوب برکون کوشه خراب عبادتگاه نازیدن خارج کلوب
مشغول و غافل از این بر طرفین است کلوب خبری که نامی رسیده
غرق اولی و بر طرفین سربان کلوب اخضریت توری که هیچ
لرنگت صرصر هم در آن نشاند و بر طرفین باغبان کلوب است
و ناز و دل کلوب سلاک و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
ز لرز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
چون مقدر و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
مشغول و غافل از این بر طرفین است کلوب خبری که نامی رسیده
سربان کلوب برکون کوشه خراب عبادتگاه نازیدن خارج کلوب
و ناز و دل کلوب سلاک و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
ز لرز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
چون مقدر و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
مشغول و غافل از این بر طرفین است کلوب خبری که نامی رسیده

صحبت قلی با راکو و دروغاتی که بر سر او چون نانی مال وصال و
فوت او و نانی الیوت و تیر و میری و بنای اعتقاد و اسب جواد
خل تورمی طایفه سیدلاری با فضل نعم شرفی صحبت و ابوبی کوشه
اولی نیست که استمراده امیدوار اید و عبادتگاه قائم اند
اولی نیست که استمراده امیدوار اید و عبادتگاه قائم اند
صحبت این سیرکاه سپاه مقام اول و مجاری عروق و اعصاب
هر قطر خان بر کرم و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
صبر و احتمال و عقده و غلبه است و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
کر و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
مشرقی القی و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
لور و دم و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم

که آلت فکر و در زبان که سب فکرم و در عرض تاراجه کشته و درونی انگور
دل و محروم و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
بلبل باغ و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
قویم یارب که پدید آمدن کلبه و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
اولی و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
نظیر یک است و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
معاری اولی ای عمر و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
متجر اولی و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
بکنت بزند و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
یکت شنده و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم

ش که کربلا ای غم و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
ضرر شمشیر و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
آرزو و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
برای و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
مساجد استی که ای شام شب و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
سند و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
عنا و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
یتیم و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
هو و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
ابتدای و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم
همیشه و ناز و دل و ناز و دل و تفریق و ناز و دل و بر طرفین صرصر هم

نظاره کسی اولیاد و حج که پیش آمده است قدرت بولید کنف میزند
پیران زمره لودجس و جنتا و کنف بسیار زنده جا به خون شمشیر کرد
و کنف مایه زنده تمامه بخین علی المرتضی غایت نفیر ایام و من عرشی
و دو تب لقا که کوثره که یارب فریاد میست جبریل حضرت سید کایان
خبر توره که یارب رحمت خداوند قیامت و امن عرشه الی و بعد بر و نظام اید
بارگاه قدرت درگاه ائمه دور بدرد و قدر که هر صراط جاکند از اذن و دیا
ی اتم الهی موبه کله و عالی عرفه طوفان غنچه قلعه حضرت سید کایان
استی الله عرش باغ ائمه کلوب فاطمه زهرا بیخفت قدر که بی کونم نوری
ارام قبل بگویند روز محاسن و در وقت خج صمت کل و زمان عا
یتد را یام شجایت کل من حسنک پیران زمره لودج و حسین کایان
برخیزن الله لوب بن کسوی مایکی و غیا لودجی آوید و عا قل لودج و است
که کار لودج شیع اولیاد لودج که انهم از یمن اهل عصا از حضرت قلعه ضو و اهل
یمن

